جلسه 429

چهارشنبه 05/12/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به قول مشهور بود که فرمودند مفاد جمله شرطیه تعلیق جزاء بر شرط است یا بهتر است بگوئیم مفاد جمله شرطیه نسبت توقفیه است نسبت تعلیقیه است، إن جاءک زید فأکرمه أی وجوب اکرام زید معلق و موقوف علی مجیئه.

در مقابل نظر محقق اصفهانی بود که فرمودند مفاد جمله شرطیه تقدیر وفرض هست، یعنی وجوب اکرام زید ثابت علی تقدیر مجیئه. طبعا طبق نظر محقق اصفهانی جمله شرطیه مفهوم پیدا نمی کند، چون اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. اینکه ما بگوئیم زید واجب الاکرام است در تقدیری که نزد تو بیاید، نمی گوید که در تقدیرهای دیگر مثل اینکه مریض بشود وجوب اکرام ندارد. اما به نظر مشهور مفهوم برای شرط قهری هست.

سه دلیل برای مشهور می شود ذکر کرد غیر از ادعای وجدان که برخی مثل مرحوم آقای صدر مطرح می کنند. که می گویند وجدان لغوی از ادات شرط تعلیق می فهمد. اگر زید بیاید اکرام او واجب است، متفاهم عرفی از این ادات شرط تعلیق است، نسبت توقفیه است. غیر از این ادعای وجدان که ادعای وجدان محقق اصفهانی هم در مقابل آن هست که می گوید وجدان از کلمه «اگر» و یا از کلمه «إن» وامثال آن فرض وتقدیر می فهمد نه بیشتر. غیر از این ادعای وجدان که طرفین ادعا می کنند سه دلیل برای نظر مشهور ممکن است ذکر بشود.

دلیل اول: استدلال به لو امتناعیه است.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری این را مطرح کرده اند و مرحوم آقای داماد مصر بودند بر این مطلب، که برای اثبات مفهوم شرط ما می توانیم از لو کمک بگیریم. لو چرا دلالت می کند بر امتناع جزاء عند امتناع الشرط؟ مثلا اگر کسی بگوید لو کان زید موجودا لما صرت محتاجا، اگر زید موجود بود من محتاج نمی شدم. عرف از این جمله می فهمد که من امروز محتاج هستم چون زید موجود نیست. چرا اینطور می فهمد؟ اگر نبود استفاده علیت منحصره شرط للجزاء، انتفاء شرط که مستلزم انتفاء جزاء نبود. اینکه می گوید لو کان زید موجودا لکنت غیر محتاج الی احد، می خواهد بگوید حال که زید نیست من محتاج به مردم هستم. اگر شرط علت منحصره نبود و یک جایگزینی می توانست داشته باشد که آن بدیل سبب وجود جزاء بشود، خب این استعمال صحیح نبود. لو کان زید موجودا لما کنت محتاجا الی احد. عمرو می گوید اگر بردارم زید فوت کرده است و دیگر به تو کمک نمی کند اما من که هستم، من بدیل زیدم. چرا می گوئی لو کان زید موجودا لما کنت محتاجا الی احد؟ پس معلوم می شود اینکه عمرو اعتراض می کند می گوید چرا می گوئی لو کان زید موجودا لما کنت محتاجا الی احد در حالی که من هستم و به تو کمک می کنم، همان کاری که زید می کرد من هم می کنم. چرا عمرو اعتراض می کند؟ برای اینکه از این کلام فهمیده است که شما می خواهید بگوئید که اگر زید موجود بود من محتاج نبودم و چون زید موجود نیست پس من محتاجم. یعنی از انتفاء شرط هم می خواهید انتفاء جزاء را بفهمید، وهذا هو المفهوم.

این استدلالی که به لو امتناعیه می شود. و در اشعار عربی هم گاهی این استعمال هست:

یک شاعری می گوید: لو دامت الدولاة کانوا کغیرهم رعایا ولکن ما لهنّ دوام.

می گوید این پادشاهان جدید که امروز پادشاه هستند برای اینکه پادشاهی دوام ندارد، اگر پادشاهی دوام داشت این پادشاهان جدید هیچگاه پادشاهی پیدا نمی کردند بلکه باید هنوز رعیت پادشاهان قدیم بودند.

یا شاعر دیگر می گوید: ولو طار ذو حافر قبلها لطارت ولکنه لم یطر.

این اسب من واجد جمیع کمالات اسب سالم هست، اگر یک اسبی در عالم پرواز می کرد اسب من هم پرواز می کرد. ولکن می بینید اسب من پرواز نمی کند. خب این یعنی انتفاء سیران فرسه لاجل انتفاء فرس فی العالم. انتفاء عند الانتفاء، خب این یعنی مفهوم.

اگر کسی بگوید شاید لو اینگونه است. لو دلالت می کند بر امتناع جزاء عند امتناع الشرط، اما بقیه ادات شرط اینطور نیستند.

این را هم فرموده اند خلاف وجدان است که ما بیائیم بگوئیم بین لو امتناعیه و سائر ادات شرط تفصیل بدهیم. چه خصوصیتی دارد لو امتناعیه از این جهت که لو امتناعیه دلالت بکند بر انتفاء جزاء عند انتفاء الشرط ولکن بقیه ادوات شرط اینطور نباشند.

محقق اصفهانی فرموده است: به نظر ما لو مثل بقیه اودات شرط دلالت بر تعلیق نمی کند. شما می خواهید از اینکه لو امتناع جزاء را عند امتناع الشرط می فهماند کشف کنید که دلیل است لو بر تعلیق جزاء بر شرط، وسخن ما را ابطال کنید که می گوئیم ادات شرط افاده تعلیق نمی کند، نخیر، لو دلالت بر تعلیق نمی کند. لو هم مثل بقیه ادوات شرط بر تقدیر می کند.

اگر بگویند جناب محقق اصفهانی! چرا لو فهماند امتناع جزاء را عند انتفاء الشرط و مفهوم پیدا کرد؟

محقق اصفهانی فرموده است: نکته اش چیز دیگری است. نکته اش این است که مدخول لو ماضی است. لو کان زید موجودا لما کنت محتاجا الی احد. مدخول لو فعل ماضی است. فعل ماضی اگر واقع شده باشد نیا به فرض و تقدیر ندارد. اگر نمی خواهد. خب بگوئید کان زید موجودا. اینکه فرض و تقدیر بکار می برید توسط ادات شرط، یعنی لو دال بر این است که این فعل ماضی را شما فرض وتقدیر کردید، یعنی نمی گوئید تحقیقا موجود است، تقدیر می کنید فرض می کنید. این فرض کردن شما می فهماند که این فعل ماضی محقق نشده است. و الا اگر فعل ماضی محقق شده بود که فرض نیاز نداشت. به یک آقایی می گویند شما دیروز آمدی؟ می گوید فرض کنید که آمدم. خب این یعنی نیامدم. اگر واقعا آمده بود چرا می گفت فرض کنید که آمده ام. پس فعل ماضی را وقتی در موقع فرض وتقدیر قرار می دهید یعنی دارید اعلام می کنید که این فعل ماضی محقق نشده است. حالا آیه "لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا" را ملاحظه بکنید: اینکه لو بکار می برید یعنی فرض کنید تعدد خدا را. خب یعنی خدا متعدد نیست فرض کنید تعدد او را. پس با این لو کان فیهما آلهة الا الله اعلام می کنید انتفاء شرط را. امتناع به معنای انتفاء است نه امتناع عقلی. همینکه چیزی واقع نشد نحویین از این تعبیر می کنند به امتناع. امتناع شرط نه اینکه یعنی مستلزم اجتماع نقیضین است بلکه یعنی انتفاء شرط. ولو این را فهماند که شما فعل ماضی را چون فرض کردید نشان داد که پس منتفی بود ولذا آن را فرض کردید، اگر منتفی نبود که آن را فرض نمی کردید. انتفاء شرط را پس از این جمله شرطیه ای که لو بر سر آن داخل شده است فهمیدیم. انتفاء شرط را که فهمیدیم انتفاء جزاء هم بالتبع فهمیده می شود. چون فرض این است که این شرط منتفی است، شرط دیگری هم که موجود نیست، پس جزاء منتفی است.

اقول: این عجیب است از محقق اصفهانی. جناب محقق اصفهانی! از کجا ما بفهمیم که این شرط چون محقق نشد پس جزاء محقق نشد؟ تا جمله شرطیه نفهماند که این شرط منحصر است و احتمال بدهیم این شرط یک بدیلی دارد، از کجا ما انتفاء این شرط را کاشف از انتفاء جزاء قرار بدهیم؟ خب شاید این شرط منتفی است ولکن شرطی که بدیل این شرط باشد موجود است وبخاطر او جزاء محقق شده است. لو کان زید موجودا لما احتجت الی احد می گوید زید موجود نیست، اما شاید وجود عمرو هم جایگزین وجود زید باشد و او مرا بی نیاز کند از دیگران کما اینکه زید مرا بی نیاز می کرد از دیگران. اگر جمله شرطیه حداقل در لو دلالت بر انحصار شرط نکند، از کجا ما با انتفاء این شرط در خطاب کشف بکنیم انتفاء جزاء را؟

شما می فرمائید که شرطی که بدیل باشد هم موجود نشده است. این را از کجا می گوئید؟ مگر شما غیر از این گفتید که لو افاده فرض وتقدیر می کند. فرق إن کان زید موجودا با لو کان زید موجودا چیست؟ إن کان زید موجودا دلیل نیست بر انتفاء وجود زید، ولکن لو کان زید موجودا دلیل است بر انتفاء وجود زید. بیش از این که نیست. اما اینکه بدیل ندارد این شد مفهوم. این را چطور فهمدید که این شرط، شرط منحصر است؟ شما از کجا فهمیدید که با انتفاء این شرط جزاء هم منتفی است غیر از اینکه در رتبه سابقه فهمیده باشید که این شرط، شرط منحصر است؟

هذا مضافا به اینکه جناب محقق اصفهانی شما فرمودید فرض وتقدیر اگر در مورد ماضی بکار برود این یعنی انتفاء آن فعل ماضی. ما هر کجا که در فعل ماضی فرض وتقدیر بکنیم این کاشف از انتفاء آن است؟ من می گویم إن تحرک زید امس من النجف فقد وصل الیوم صباحا الی قم. إن بکار می برم، ولکن این فرض وتقدیر در این مثال مدخولش فعل ماضی است، تحرک زید امس من النجف، این ماضی است. خب این را در موضع فرض وتقدیر گرفتیم می گوئیم إن تحرک زید امس من النجف فقد وصل الیوم صباحا الی قم، آیا این می فهماند به ما که زید از نجف حرمت نکرده است؟ نخیر، چون شک دارم اینطور گفتم.

پس لو خودش یک خصوصیتی دارد که دلالت می کند بر امتناع جزاء عند امتناع الشرط، نه بخاطر مدخولش. محقق اصفهانی فرمود لو مثل إن می ماند افاده فرض وتقدیر می کند، فقط چون مدخولش فعل ماضی است فرض وتقدیر در فعل ماضی به معنای اعلام عدم تحقق فعل ماضی است. این باعث شده است که ما از لو انتفاء شرط را بفهمیم. می گوئیم إن تحرک زید امس من النجف هم این فرض وتقدیر را ما داخل کردیم بر سر فعل ماضی وغلط هم نیست، ولکن نفهمیدیم انتفاء شرط را.

پس یک خصوصیتی در لو هست. و این فرمایش محقق اصفهانی را ما نمی توانیم قبول کنیم که لو مثل بقیه دوات شرط دال بر فرض وتقدیر است و لیس الا.

ولکن مخالفت ما با محقق اصفهانی دلیل بر تأیید این استدلال به نفع مشهور نیست. که ما بگوئیم فثبت قول المشهور بدلالة اداة الشرط علی التعلیق. چرا؟

برای اینکه اولا: شاید این مفهوم از مختصات لو هست، انتفاء جزاء عند انتفاء الشرط و این تعلیق شاید از مختصات لو باشد که مفهوم پیدا می کند. شما چه دلیلی آوردید که فرقی بین لو و سائر ادوات شرط دیگر نیست؟ از کجا؟ وجدانا فرق هست. اگر شما بگوئید إذا زلزلت الارض فصلّ الآیات آیا عرف می فهمد که عند خسوف القمر لاتجب صلاة الآیات؟ مگر من چی گفتنم؟ گفتم هر وقت زلزله شد نماز آیات واجب است، این چه فهم غیر عرفی است که یک آقایی می گوید الحمد لله ما در منطقه مان زلزله نمی آید دیگر از نماز آیات خلاص شدیم. می گویم آقا! مگر من گفتم که اگر زلزله نیاید نماز آیات واجب نمی شود. من گفتم اگر زلزله آمد نماز آیات واجب است، اما اگر زلزله نیامد چی، او شاید تفصیل دارد، اگر خسوف شد کسوف شد او هم نماز آیات دارد. پس إن زلزلت الارض وجبت صلاة الآیات عرف مفهوم نمی فهمد. اما اگر همین را با لو بگوئید که لو زلزلت الارض لوجبت صلاة الآیات، انصافا عرف مفهوم می فهمد. می گوئیم اگر در این مطقه زلزله می شد نماز آیات واجب می شد، خب مفهوم عرفی اش این است که ولی چون زلزله نمی شود نماز آیات در این منطقه واجب نمی شود. لذا اگر نیم ساعت قبل کسوف هم شده بود پس معلوم می شود آن کسوف موجب وجوب نماز آیات نیست. بله این مفهوم دارد. چرا ما مصادره به مطلوب می کنیم می گوئیم بین لو و سائر ادوات شرط فرق نیست؟. هذا اولا.

سؤال وجواب: شما دلیل می آورید بر نظر مشهور، ما می گوئیم دلیل شما تام نیست قانع کننده نیست.

ثانیا: مفهوم داشتن لو امتناعیه معلوم نیست بخاطر تعلیق باشد. اصلا لو امتناعیه از اول دلالت می کند بر انتفاء جزاء. اصلا لو امتناعیه از اول یک تابلوی دستش گرفته که جزاء منتفی است. و چون جزاء منتفی است پس شرط هم منتفی است. چه کسی می گوید لو امتناعیه می گوید چون شرط منتفی است پس جزاء منتفی است؟ نه. چه کسی می گوید لو امتناعیه از اول می آید می گوید الشرط منتف فالجزاء مثله؟. اتفاقا آقایان که برعکس می گویند، می گویند فالتالی باطل فالمقدم مثله. یعنی الجزاء منتف فالشرط منتف. نه اینکه الشرط منتف فالجزاء منتف. مفهوم این است که از انتفاء شرط پی به انتفاء جزاء ببریم. این مفهوم است. اما وضع لو ممکن است بر این باشد که می گوید جزاء منتفی است، وبه تبع انتفاء جزاء هم می گوئیم شرط منتفی است. "لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا"، یعنی وحیث لم تفسد السماء والارض فلم یتعدد الآلهة. از انتفاء جزاء نتیجه می گیریم انتفاء شرط را. اینکه مفهوم نیست این منطوق است. انتفاء جزاء مستتبع انتفاء شرط باشد اینکه نیاز ندارد که شرط علت منحصره باشد. از انتفاء معلول به دست می آوریم انتفاء علت تامه اش را ولو علت تامه منحصره نباشد. اینجور است دیگر. انتفاء معلول که شد، انتفاء معلول کشف می کند از انتفاء علت تامه اش، ولو علت تامه منحصره نباشد. و أو چه بسا وضع شده است بر اینکه ابتداءا بگوید الجزاء معدوم فالشرط معدوم. اینکه نیاز ندارد که شرط منحصر باشد. شرط منحصر هم نبود صادق است که الجزاء معدوم فالشرط مثله.

بله اگر ما می خواستیم از انتفاء این شرط پی ببریم به انتفاء جزاء، آنوقت نیاز داشتیم که بفهمیم که این شرط، شرط منحصر است وبا انتفاء علت منحصره کشف بکنیم انتفاء معلول را.

پس ما لو را نه می توانیم دلیل بگیریم بر حرف مشهور و اثبات مفهوم بکنیم در غیر لو. و نه می توانیم این دلیل را بگیریم بر نفع محقق اصفهانی. هیچکدام درست نیست.

اینکه محقق اصفهانی اصرار دارد که مدخول لو فعل ماضی است، خب قرآن میگوید : "لو نشاء لجعلنه حطاما" یا " لو نشاء جعلناه اجاجا". چه اصراری است که ما بگوئیم لو بر سر فعل ماضی داخل می شود؟ و چرا بگوئیم اینها معنای ماضی دارد؟ زور است. "لو نشاء لجعلنه حطاما" یعنی اگر بخواهیم این کار را می کنیم ولی ما بعدا هم نخواهیم خواست. می گوئی اگر من بخواهم تا فردا ده میلیون جور می کنم ولی نمی خواهم. این فعل ماضی است؟ نخیر. یعنی اگر من تا فردا هم اراده کنم این کار را می کنم ولی بعدا هم این را اراده نخواهم کرد.

این دلیل اول بر قول مشهور که تمام نشد.

دلیل دوم قول مشهور: محقق داماد فرموده است: بعد از جمله شرطیه گاهی می گویند ولکن، این ولکن خیلی حرف دارد. إن جائنی زید اکرمته ولکن لم یجئنی فلم اکرمه. خب این نشان می دهد جمله شرطیه مفهوم دارد. اگر فقط می گفتید اکرم زیدا عند مجیئه، من زید را در زمان آمدنش اکرام می کنم، این که دیگر ولکن نمی آورند. جمله شرطیه چون مفهوم دارد صحیح است و مستحسن است که بعدش بگوئید ولکن. اگر جمله شرطیه نبود آوردن کلمه ولکن معنا ندارد. اکرم زیدا ولکن حیث أن هذا لیس زیدا فلااکرمه. این حرف معنا ندارد.

ولذا محقق داماد فرموده است این ولکن شاهد خوبی است بر این مطلب که جمله شرطیه مفهوم دارد.

اقول: ما که این را نفهمیدیم. هر جا لکن بگویند خودش قرینه است بر مفهوم. اتفاقا در غیر جمله شرطیه هم می شود گفت، اکرم زیدا عند مجیئه ولکنه إذا لم یجئنی فلااکرمه. آنجا هم می گویند. هر کجا لکن بگویند این لکن خودش قرینه است، اما جمله شرطیه به تنهایی چه کسی می گوید مفهوم دارد.

عمده دلیل سوم است که آقای صدر بیان کرده شنبه انشاءالله.